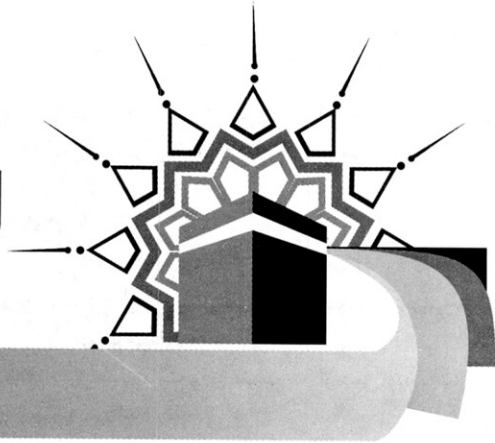


# ابوایوب انصاری

محمد نقدی



برای دیدن پیامبر به بیرون شهر شتافتند. با دیدن پیامبر پروانه‌وار دور وجودش حلقه زدند. هر کسی شوری در سر و نوایی بر لب داشت، اشک شوق از دیدگان جمع جاری بود، گویی همه گمشده خود را یافته‌اند، ناقه حامل پیامبر چون نگینی در میان موج جمعیت می‌درخشید. هر کسی سعی می‌کرد به نحوی خود را به آن نزدیک کند. در مسیر راه تا شهر مدینه هر کدام از بزرگان و سران قبایل، زمام ناقه پیامبر را گرفته به طرف قبیله خود می‌کشید و پیامبر و همراهانش را به میهمانی دعوت می‌کرد، اما وجود نازنین پیامبر با لبخندی رضایتبخش خطاب به آنها می‌فرمود: او را رها کنید، زیرا مأمور

شهر مدینه یکپارچه شور و شوق و التهاب بود.

مسلمانان برای دیدن رهبری که قریب سه سال در انتظارش بودند و شبانه‌روز پنج‌بار نام و یادش را گرامی می‌داشتند، لحظه‌شماری می‌کردند.

جوانان در این بین از شور و شعف بیشتری برخوردار بودند. شهر خود را آماده می‌کردند که پذیرای پیامبر و یارانش باشد.

خبر ورود پیامبر به حوالی مدینه، دهن به دهن در شهر پیچید، مردم خود را آماده استقبال کرده، به بیرون شهر هجوم بردند.

سیل جمعیت مشتاق بی‌صبرانه

داخل خانه بُرد.<sup>۵</sup> پیامبر در حالی که با گرمی از مردم مدینه تشکر می‌کرد، وارد خانهٔ محقر ابوایوب شد.

و بدینسان یکباره پیش‌فرضها و محاسبات همه، درهم فرو ریخت. ثروتمندان فهمیدند که پیامبر ما به مال دنیا اعتنایی ندارد. و فقرا هم دریافتند که عزیزترین خلق خدا در کنار آنهاست و چه ثروتی بالاتر از این.

مدت یک ماه پیامبر در خانهٔ ابوایوب سکونت داشت<sup>۶</sup> و از همانجا با خریدن آن زمین هموار، از دو طفل یتیم، نخستین مسجد و بزرگترین کانون توحید را با یاری مسلمانان بنا نمود.<sup>۷</sup>

خانهٔ ابوایوب شامل یک اتاق تحتانی بود و غرفه‌ای بر بالای آن، پیامبر اتاق پایین را برای سکونت برگزید.

ابوایوب می‌گوید: به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدای شما، زشت است که ما بالای سر شما باشیم، شما به غرفهٔ بالا تشریف ببرید.

پیامبر در پاسخ فرمود: پایین برای من راحت‌تر است چون مردم مراجعه می‌کنند.

ابوایوب می‌گوید: روزی ظرف آب ما ریخت و من و همسرم از ترس این که مبادا

است، هر جا فرود آید من همانجا منزل خواهم گزید.

و بدینسان انبوه جمعیت، همراه با پیامبر و یارانش به مرکز شهر نزدیک می‌شدند.

همه در انتظار بودند تا ببینند ناچهٔ پیامبر کجا زانو خم خواهد کرد. و این افتخار نصیب چه کسی خواهد شد که میزبان عزیزترین مخلوق خدا باشد.

ناقه به زمینی هموار رسید که از آن دو طفل یتیم بود و مردم در آنجا خرماهای خود را خشک می‌کردند.<sup>۲</sup>

نفس در سینه‌ها حبس شده بود. همه منتظر بودند ببینند ناچه کجا را انتخاب می‌کند.

بزرگان و اشراف مدینه حضور داشتند، آنها خود را آماده کرده بودند تا افتخار میزبانی پیامبر نصیبشان شود. شتر قدری سر خود را چرخاند، به اطراف نگاهی کرد و آهسته به خانهٔ محقری که در نزدیکی این زمین هموار بود نزدیک شد. و سرانجام در کمال ناباوری جلوی درب خانهٔ فقیرترین<sup>۳</sup> مرد مدینه یعنی «ابوایوب انصاری» زانو بر زمین زد.<sup>۴</sup>

«ابوایوب» با همسرش تنها زندگی می‌کرد. ابوایوب بی‌صبرانه بار پیامبر را به



آب روی سر پیامبر بریزد، تنها پارچهٔ قطیفه ماندی را که داشتیم برداشته بدنبال آب شتافتیم و آن را جمع کردیم.<sup>۸</sup>

ابوایوب که افتخار میزبانی پیامبر را پیدا کرده بود امین و وفادار در کنار پیامبر به یاری اسلام همت گماشت. او در سخت‌ترین شرایط در کنار پیامبر بود و در گسترش اسلام اهتمام بسیار داشت.

پس از این که پیامبر در قلب مدینه نخستین پایگاه وحدت را، که کانون معنویت بود، بنا نمود؛ احبار یهود دست به حيله‌ای زدند، تعدادی از آنها منافقانه اسلام آورده در مسجد پیامبر گرد هم می‌آمدند تا از اخبار

و اسرار مسلمین آگاه شوند.<sup>۹</sup> آنها گذشته از جاسوسی در مسجد پیامبر به استهزا و تمسخر مسلمانان می‌پرداختند.<sup>۱۰</sup>

روزی پیامبر هنگام ورود به مسجد دید عده‌ای از آنها دور هم حلقه زده، سرها را لای هم فرو برده و آهسته و در گوشی با یکدیگر سخن می‌گویند. پیامبر با دیدن این صحنه دستور داد به سرعت مسجد را ترک کنند.<sup>۱۱</sup>

ابوایوب با شنیدن این سخنان از جا برخاست و پای یکی از آنها را گرفت و کشان‌کشان او را از مسجد بیرون انداخت.



بن اُبی از جا برخاست و در تأیید پیامبر آغاز سخن کرد، اما از آنجا که در جنگ اُحد مرتکب خیانت شده بود و گذشته از این که خودش در جنگ شرکت نکرد بلکه سیصد نفر از رزمندگان اسلام را با وسوسه از بین راه برگرداند، یکباره همه بر او اعتراض کردند و گفتند: ای دشمن خدا، بنشین! اما ابوایوب از جا برخاست ریش او را محکم در دست گرفت و خطاب به او گفت تو اهلیت این مقام را نداری و او را با خواری از مسجد خارج ساخت.<sup>۱۵</sup>

پیامبر پس از ورود به مدینه، بین ابوایوب و مصعب بن عمیر عقد اخوت برقرار نمود.<sup>۱۶</sup>

مسلمانان وقتی از جنگ خیبر فارغ شدند، از غنایم هرکدام سهمی داشتند صفتی که هم پدر و هم شوهرش به قتل رسیده بودند، در سهم غنایم پیامبر قرار گرفت. او کسی را نداشت و پیامبر بعداً او را به همسری برگزید. شبی که او در چادر پیامبر به سر می برد ابوایوب با شمشیر آماده در اطراف چادر پیامبر تا صبح پاسداری داد. پیامبر صبحگاهان که از چادر بیرون آمد و ابوایوب را با آن حال دید. با تعجب از او پرسید چرا پاسداری می دهی؟!

ابوایوب در پاسخ گفت: ای پیامبر

و به گفته های آن مرد یهودی به ظاهر مسلمان، که التماس می کرد، اعتنایی نکرد. سپس برگشت پیراهن یکی دیگر از آنها را گرفت و سیلی محکمی به صورتش زد و او را هم با طرز خفت باری از مسجد بیرون انداخت و خطاب به او گفت: از جایی که آمده ای بازگرد.<sup>۱۲</sup>

ابوایوب، صحابی بزرگ و از سابقین به اسلام است، او یکی از چهره های درخشانی است که در اوج شرک و کفر مردم شبه جزیره، از مدینه همراه با تعدادی از دوستان خود در موسم حج به مکه رفته و در سرزمین منا در بیعت عقبه شرکت جست و با پیامبر پیمان وفاداری بست.<sup>۱۳</sup>

و راستی که چه زیبا به این پیمان وفادار ماند و مردانه عمل نمود. او در سخت ترین وضعیت، در کنار پیامبر ماند و در کلیه جنگ های او حضور فعال داشت. در جنگ های بدر، اُحد، خندق و کلیه درگیریها شرکت نمود.<sup>۱۴</sup>

عبدالله بن اُبی، سردسته منافقین مدینه، در مسجدالنبی مکانی را بخود اختصاص داده بود که هر جمعه در آنجا می ایستاد و برای مردم سخن می گفت.

وقتی پیامبر از جنگ احد برگشت و در اولین جمعه بر منبر نشست ناگاه عبدالله

خدا، چون این زن تازه مسلمان شده و پدر و شوهر و اقوامش در جنگ کشته شده‌اند، ترسیدم به شما آسیبی برساند.

پیامبر با شنیدن این سخنان برای او دعا کرد.<sup>۱۷</sup>

او نه تنها در زمان پیامبر بلکه پس از رحلت او از زمرهٔ بهترین افرادی بود که در پاسداری از وصایای او جانب حق را برگزید و دچار لغزش نشد.<sup>۱۸</sup>

در نامهٔ امام رضا -ع- به مأمون، وقتی سخن از ثابت‌قدمان پس از پیامبر به میان می‌آید نامش در کنار سلمان، اباذر و مقداد می‌درخشد.<sup>۱۹</sup>

او از دوستان مخلص حضرت علی -ع- است.<sup>۲۰</sup> به شهادت همهٔ مورّخین در کلیهٔ جنگهای حضرت علی -ع- حضور فعال داشته و مردانه از حریم ولایت دفاع نموده. خود را قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین می‌داند.<sup>۲۱</sup>

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود از قول علقمه و اسود نقل می‌کند که آنها می‌گویند:

هنگامی که ابویوب از جنگ صفین بازگشت به دیدار او شتافتیم و به او گفتیم: ابویوب! خدا تو را گرامی داشت به این که پیامبرش را هنگام ورود به مدینه در منزل

تو جای داد. و نه در هیچ کجای دیگر، حال کارت به جایی رسیده که با اهل لا اله الا الله می‌جنگی؟

ابویوب وقتی این سخنان را شنید در پاسخ گفت: همانا پیشوا به اهلش دروغ نمی‌گوید، بدرستی که پیامبر ما را امر کرد که همراه علی -ع- با سه گروه بجنگیم. با ناکثین، قاسطین و مارقین.

اما ناکثین من با آنها جنگیدم و آنها کسانی بودند که در جنگ جمل حضور پیدا کرده بودند.

و اما قاسطین کسانی هستند که اکنون از جنگ با آنها در صفین فارغ شده‌ایم مثل معاویه و عمرو عاص.

واما مارقین، به خدا سوگند نمی‌دانم کجا هستند و لیکن بدون شک باید با آنها بجنگیم انشاء الله.<sup>۲۲</sup>

سپس گفت: من خود از پیامبر شنیدم که به عمار می‌گفت: تو را گروه ستمگر می‌کشند و تو در آن موقع در هر گروهی باشی بر حقی و حق با تو است.

ای عمار، اگر دیدی علی -ع- در یک مسیر گام برمی‌دارد و همهٔ مردم در مسیری دیگر، با علی همگام باش؛<sup>۲۳</sup> زیرا علی همیشه بر حق است و از هدایت دور نخواهد شد.



صفین حضرت علی - ع - ابوایوب را جانشین خود و والی مدینه قرار داد، سپس ابوایوب به او ملحق گردید.<sup>۲۶</sup>

و بدینسان ابوایوب عمر پر برکت خود را در راه گسترش اسلام صرف نمود و همواره از حق جانبداری کرد و سرانجام در سال ۵۱ یا ۵۲ هجری در یکی از جنگهایی که در ناحیه قسطنطنیه روم بین مسلمانان و رومیان رخداد، جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا مدفون گشت و همواره مردم به قبر او تبرک جسته و احترامش می کردند.<sup>۲۷</sup>

مدتی نگذشت که جنگ نهروان فرا رسید و ابوایوب پیشاپیش لشکر با مارقین هم جنگید.<sup>۲۴</sup> همانگونه که پیامبر او را امر فرموده بود.

پس از قتل عثمان مؤذن مسجد پیامبر خدمت حضرت علی - ع - رسید و از او کسب تکلیف کرد که چه کسی امروز در نماز امامت کند؟

حضرت فرمود:

ابوایوب را دعوت کنید که با مردم نماز بخواند.<sup>۲۵</sup>  
هنگام خروج به عراق برای جنگ

#### ● پی نوشتها:

- ۱ - الروض الأئف، ج ۲، ص ۲۳۷ و ۲۳۸
- ۲ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۲۶
- ۳ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۳ چاپ انتشارات اسوه، وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۴ مرحوم سید محسن امین در کتاب «اعیان الشیعه» پس از نقل این خبر می گوید: در این کار پیامبر، اسرار و حکمتیایی نهفته بود از جمله:
  ۱. قطع طمع ثروتمندان در این که ممکن است پیامبر به آنها تمایل پیدا کند و نه به فقرا.
  ۲. این عمل پیامبر روشن کرد که مال و ثروت در نزد خدا قیمتی ندارد.
  ۳. دلداری فقرا در این کار نهفته بود.
  ۴. این روش یک نوع تشویق به زهد و پرهیز از مال اندوزی در دنیا بود.
  ۵. این عمل پیامبر به مردم می آموخت که بیشتر تواضع کنند و فقیر را به خاطر فقرش تحقیر نکنند و ثروتمند را به خاطر ثروتش احترام نمایند.
  ۶. و از همه مهمتر شکستن نفس و برخلاف امیال نفسانی حرکت کردن در این کار نهفته بود.
- ۴ - اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۴
- ۵ - الروض الأئف، ج ۲، ص ۲۳۸
- ۶ - تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۸، ص ۱۷ چاپ مؤسسه الرساله - بیروت. در این که پیامبر چه مدت در منزل ابوایوب اقامت داشت، اختلاف است و برخی از مصادر تا قریب ۷ ماه را ذکر کرده اند. نگاه کنید به: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۶۷ چاپ دارالمعارف.
- ۷ - الروض الأئف، ج ۲، ص ۲۳۸

- ۸- همان، ص ۲۳۹ از نقل این داستان می توان شدت فقر و نداری ابویوب را فهمید.
- ۹- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۷ و ۵۲۸ چاپ المكتبة العلمية. بیروت - لبنان.
- ۱۰- همان.
- ۱۱- همان.
- ۱۲- همان.
- ۱۳- تهذیب الکمال، ج ۸، ص ۶۶
- ۱۴- الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۸۴
- ۱۵- مغازی و اقدی، ج ۱، ص ۳۱۸
- ۱۶- سیر اعلام النبلا، ج ۲، ص ۴۰۵
- ۱۷- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۵۴ و ۳۵۵
- ۱۸- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۱۷-۱۱۵
- ۱۹- عیون اخبار الرضا - ع -، ج ۲، ص ۱۲۶ باب ۳۵ حدیث ۱
- ۲۰- اسدالغابه، ج ۶ ص ۲۵ چاپ دارالشعب.
- ۲۱- همان.
- ۲۲- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۸۷
- ۲۳- همان.
- ۲۴- اسدالغابه، ج ۶ ص ۲۵ چاپ دارالشعب.
- ۲۵- اعیان الشیعه، ج ۶ ص ۲۸۵
- ۲۶- الاصابة فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۴۰۵
- ۲۷- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۲؛ کتاب الثقات، ج ۳، ص ۱۰۲. ابن عماد حنبلی در کتاب «شذرات الذهب» به تبرک و استسقاء مردم از قبر ابویوب اشاره می کند. نگاه کنید به: شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ چاپ دار ابن کثیر.